

برای این حیوان دنیا «اساساً» دگرگون و غیر قابل درک و تهدید کننده و برای مدت زمانی غیر قابل سکونت می شود .

همان محل حقیر ارثی و تجربی که حیوان مدتها به آرامی در آن زیسته بود ، ناگهان سر و ته اش عوض می شود؛ ملاحظه کنید که حیوان تصور مخصوصی پیدا می کند ، مثلاً هر قدمی که بر می داد در نظرش تبدیل به حرکت محیط اطرافش می شود.

ما هم چنین تصور داریم و بعبارت بهتر موقعیکه از سرعت معینی تجاوز کنیم چنین تصویری بما دست می دهد.

مثلاً موقعیکه در یک اتومبیل بسرعت ازجاده می گذریم ، اگر یک قسمت بخصوصی را در نظر بگیریم، می بینیم که با کمال وضوح جلو ما می آید ، آنگاه با زاویه های دید مختلف ، اشکال گوناگون بخود می گیرد و سپس با کمال قدرت از نظر ما فرار می کند و با اختیار خود ، جزء ناحیه مورد بحث و مناظره ی ما می شود . مثل یک جسم جاندار بسوی نوارهای سبز پرچینها فرار می کند و در پس آن قرار دارد ، مثل اینکه بدنبال آن کشیده شود ، از این حرکت تبعیت می کند . و آنگاه گاوی که در علف های دور دست خوابیده بدنبال آنها پشت پرچین می رود.

عادت و دیدن زیاد بما آموخته ات که بدون فشار بمغز خود و هیچگونه تفکر ، اشتباهات چشم را تصحیح کنیم.

موقع تصحیح ، محاسبه ای انجام نمی دهیم ، بقول «لافونتن» «این اشیاء هیچوقت ما را گول نمی زندولی همیشه بما دروغ می گویند.»

با وجود همه ی اینها ، گاهی یک وضعیت استثنائی ممکن است از نو تصورات ارثی ما را زنده کند: یادم می آید سی سال پیش ، ابتدای اتومبیل ، کسانی که اوائل امر سوار این مرکوب های تیزنک می شدند ، مستی سرعت های بزرگ را درک می کردند و می دیدند مزارع و درختها وتپه ها بموازات هم جان می گیرند و براه میافتند. کتابی وجود دارد بنام «باغ دوگانه» چاپ ۱۹۰۵ که در ۱۹۰۱ نوشته شده است.

قسمتی از آن کتاب را ، که حاکی از یک شهادت ساده راجع به این موضع است اینجا نقل و برای مثال جاده ای را انتخاب می کنیم که مطالب خوشمزه ای در مورد آن نوشته و آنرا تایش کرده ام:

«جاده با حرکت موزونی بجانب من پیش می آمد ، سرعت می جهید و مثل اینکه بخواد خود را بمن بزند با یک جهش سرگیجه آور حرکتی دیوانه وار می کرد و در همان حال درختهای دو طرف آن در دو جانب من می دویدند ، سرهایشان را بهم نزدیک می کردند ، با هم جمع می شدند و برای اینکه راه مرا سد کنند بیکدیگر می پیوستند.»

«این جملات هیجانانگیز «معصومانه» و اولیه ایست که نسل آن زمان احساس می کرد. کسانی که در عصر اتومبیل متولد شده اند دیگر چنان تصویری ندارند.»

این هیجانانگیز احساسی است که موقع سواری با یک اتومبیل «دیون» Dion در من بوجود می آمد. این اتومبیل قدرتش سه اسب و نیم بود و چهار صندلی داشت که همیشه پر بود و هنگامیکه در سرازیری میافتاد تازه سرعتش به سی کیلومتر در ساعت می رسید.

۳۸

در حقیقت ، مانند تغییراتی که برای این حیوان پیش خواهد آمد ، در عادات ما نیز دگرگونیها راه خواهد یافت.

وقتی ادراک حجم چهار بعدی که تنها یک فکر ذهنی و بسیار مبهم از آن داریم برایمان دست داد ، هنگامی که از مرحله ی ریاضیات اعداد محدود و ضریب ها و هندسه ی اقلیدسی و منطق ارسطونی کاملاً گذشتیم به ریاضیات نامحدود ، هندسه ی چهار بعدی و منطق زیبایی که هنوز «پیش احساسی» بیش از آن نداریم ، رسیدیم آنوقت در عاداتمان دگرگونیها راه خواهد یافت.

درست شکل همان حیوان فرضی که شروع بدرک حجم کرده است.

آیا روزی خواهد رسید که حیوان بعد سوم و ما بعد چهارم را درک کنیم؟

روی نقشه ای که هنوز هم هزاران سال و شاید میلیون ها سال با ما فاصله دارد ، هیچیک از این دو چشم انداز محالتر از دیگری نیست.

۳۹

حال می فهمیم که اگر بخواهیم لحظه ای از خود خارج شویم و موجودی را تصور کنیم که فوق ما باشد و مثل ما محدود نباشد چقدر اشکال دارد.

ولی هر قدر که این نور مبهم و عبارت ساده تر نور امید و خیال حقیر و کوچک بنظر آید ، گسترش افکار و تفکر راجع باین مسئله بزرگترین و شریفترین جدیتی است که انسان قبل از مرگ خود می تواند انجام دهد.

* * *

کلام را خلاصه می کنیم :

نزدیکترین و قابل دفاعترین نظریه آنست که می گوید: برای موجوداتپست تر از انسان یک یا دو بعد بیشتر وجود ندارد ، ماسه بعد می شناسیم ، پس باید خیال کنیم که برای موجود برتر از ما ، و یا برای خود ما - وقتیکه باندازه ی کافی از این مرحله گذشته باشیم - الزاماً بیشتر از سه بعد وجود خواهد داشت و این خیلی ساده و بدیهی است.

بعبارت بهتر ، همانطور که نقطه در خط ، و هط در سطح درک می شود ، و همانطوریکه موجودات دو بعدی بدون فهم و درک این موضوع ، در حجم و یا در بعد سوم غوطه می خورند ، همانطور هم ما که زیر فشار «بینهایت» قرار داریم . از هر طرف محصور از بعد چهارم و یا موجود چهاربعدی می باشیم . قواعد سه بعد و حقیقت بدیهی آن برای محاسبه ی پدیده های ملکولی و اتمی کافی نیست.

ولی در محاسباتی که بعد چهارم وارد می شود این پدیده ها روشن و آشکار می گردد. بگوئیم و بگذریم که در مورد عداد و دنیای بینهایت کوچک ، «تجسم» صحیح نداریم ، هرچند که می دانیم این دنیا هم باندازه ی دنیای بینهایت بزرگ ، اهمیت دارد.

در «عدم حد» دو قسمت دیده می شود. یکی بخش مقعر آن که بینهایت کوچک می باشد و دیگری بخش محدب آن که بینهایت بزرگ است ، فکر ما در «بینهایت کوچک» خیلی کم دور می رود و بوضعی غیر قابل مقایسه محدود تر می شود.

قدرت مخیله ی ما ، در برابر آن «چیز» نامرئی که حتی «میکروسکوپ» هم تا مدت‌ها موفق بدیدن آن نخواهد شد و نزد ما بوجود زنده تعبیر می شود ناگهان فلج می گردد. ولی واضحست که در دنیای «بینهایت کوچک» با طریقه ای خیلی قانع کننده تر و بوضعی مفیدتر از محاسبات اعداد بینهایت بزرگ. ریاضیات بکمک ما می آید و ما را پیش میراند. باید این حقیقت را قبول کنیم که پدیده های اتمی و مولکولی و «الکترومانیتیک» و پدیده های حیاتی یعنی حرکت در فضای بالاتر و عالیتر و همچنین بعضی پدیده های شیمیائی نزدیک بدان ... همه باندازه ی هم قابل قبول است و هیچکدام ضعیفتر از دیگری نیست.

در این مورد باید حتی بعضی پدیده های بینهایت بزرگ در فضای چهار بعدی را نیز ذکر کنیم ، بعلاوه بسیاری از حالات ماده را که بوسیله «حکمت علیا» روشن شده است بمطالب فوق بیفزائیم و بالاخره باید از یک بخش بزرگ روحی و حسی و هنر خودمان یاد کنیم که پیوسته و بدون انطاع از بعد سوم می گذرد و به بعد چهارم می رسد.

از امروز به بعد سایه ی ما که تابع وجود واقعی ماست با این بعد آشنا و «محشور» می شود؛ و این آنقدر ها هم تازگی ندارد ... در گذشته هم ما باین بعد کمی ظنین بودیم و نمی توانستیم تحت نامهای دیگر ، بخصوص بنام «آرزو»^۱ در افکار ، احساسات ، حس زیبا شناسی و ضمیر ناخودآگاه ما دخالت می کند و دراین احساسات و افکار خیلی چیزها بدون توجیه مانده است.

هنگامیکه بدن ما بتواند این «سایه» را دنبال کند ، آنوقت می توان گفت که زندگی ما در روی این خاک واقعی و حقیقی است خیلی محتمل است که این لحظه از آنچه هم تصور می کنند نزدیکتر باشد.

خواب

www.nikandishan.org

بیش از یک سوم عمر ما در وضعی می گذرد که دیگر سنگینی قوانین فضای سه بعدی را احساس نمی کنیم.

در این حالت خودمان هم از جهت جدیدی که در بینهایت واقع است - و درهای دنیائی را برویمان گشوده است که در موقع روز از آن بیخبریم - اطلاع نداریم.

ولی در این هنگام چنان اعمالی از ما سر میزند که اگر بدان بیندیشیم ممکنست خیال کنیم که هرگز بنده ی زمان و مکان نبوده ایم.

در این موقع ، بدون اینکه تعجب کنیم ، خود را در مکانهایی که ممکنست بعیدترین فاصله را از یکدیگر داشته باشد می یابیم.

«ماده» چون «مایع» بی مقاومت می شود ، قابلیت نفوذ پیدا می کند و چون هوا نرم می گردد.

«سنگینی» دیگر وجود ندارد ، گذشته و آینده در «حال» قرار می گیرد.

منطق عادی ما دگرگون می شود ... و از عده ی زیادی تظاهرات غیر عادی دیگر مه شمردنش مدتها طول خواهد کشید صرفنظر می کنیم.

هنوز هم بنظر می رسد که مطالعه پدیده های مربوط بخواب از مرحله ی فذض و تصور خارج نشده است.

دکتر «واسچابد» Vaschide در کتاب قابل ملاحظه ی خود بنام «خواب و رؤیا» مسئله را بخوبی مجسم می سازد.

این شخص کارهای علمای بزرگ خواب را که در زیر نام می بریم خلاصه می کند. اهم این دانشمندان عبارتند از:

«الفرد موری» Alfred Maury ، «مورلی ولد» Mourly Vold ، «ماکس سیمون» Max Simon

، «ف.تیسیه» Ph Tisaie ، «گوبلور» Goblör ، و همچنین «فروید» Freud و ...

اما در مورد شخص اخیر ، همانطور که همه می دانند باید بگوئیم که وی خواب را چیزی نم یداند جز تحقق

تغییر لباس داده و دروغی امیال سرکوب شده - و بالاخره «مارکی دروی دوسن دنیس» Marquis D'

Hervey de Saint Denis که از تمام دانشمندان مقام ارجمندتری دارد.

تحقیقات «مارکی دوری» کمتر از کارهای «فروید» پدر «روان کاری» سر و صدا راه انداخته است ولی این تحقیقات اختصاصی تر و مخصوصاً نتیجه هائی که گرفته بینهایت منطقی ترست.

این شخص ابتدا روش مخصوصی را انتخاب می کند ، و بترتیب خاطرات مربوط به خواب را تحت مذاقه در می آورد. بعد از شش ماه آموزش و پرورش مخصوص ، بدانجا می رسد که می تواند هنگام بیداری خوابهای شب قبل را بترتیب بخاطر بیاورد.

وی تا حدی موفق باین عمل شده است و برای رسیدن بمقصود استعداد مخصوصی بکار برده است، و پیشرفت او بقیمت کوشش زیاد و انضباط خاصی بوده که پیروان وی آنرا بکار نبسته اند.

و تازه بعد از اینهمه مطالعه دانشمندانه و نبوغ آمیز باید اعتراف کرد که تا بامروز هیچیک از اسرار اساسی خواب بر ما معلوم نشده است ، حال آنکه می دانیم خواب تقریباً نیمی از عمر ما را اشغال کرده است.

منظور من از درنگ روی این موضوع آنست که راجع بهمسئله فوق ، از نظر رابطه ی «رؤیا» و آینده کمی بحث کنم.

دانشمندانی که در فوق نام بردیم باین موضوع جواب نداده اند.

شاید این مطالب از مطالب دیگر جالبتر باشد ، ولی بهر حال می توان باندازه ی غالب مباحثی که ایشان پیش کشیده اند از این «رابطه» دفاع کرد.

مدتها قبل ، یک نویسنده ی انگلیسی بنام «م.ج.دونس» Dunnes در کتاب خود بنام «تجربه ای با زمان» مسئله را مورد مطالعه قرار داده است.

موضوع اصلی کتاب عبارتست از روشن کردن «زمان» که بعد چهارم فرض شده است ، زیرا هر جسمی همانطور که در فضا قرار دارد در زمان نیز واقع شده است.

تفسیرات این کتاب که بسیار فنی و معنوی و بدون شک قال ایراد و اعتراض می باشد ، فقط برای اهل فن جالب است.

اگر بخواهیم نکات فنی را حذف کنیم ، نقل نوشته های وی و بحث راجع بدان مشکل می شود و چیزی که می ماند بیشتر لفظی بنظر می رسد تا واقعی و حقیقی.

«دونس» برای اثبات نظریات خود «احساسات قبل از وقوع مربوط بخواب» را مورد استفاده قرار می دهد.

تمام کسانی که روی حکمت علیا مطالعاتی دارند منظور از «رؤیای تعبیر شونده» را درک می کنند.

درباره ی این مطلب من در کتاب «هم مان ناشناس» بتفصیل صحبت کرده ام ؛ رؤیای تفسیر شونده، در کتاب من ، موضوع تحقیقی قرار گرفته است که تحت نام «شناسائی آینده» آمده است.

این رؤیاها یا خوابها که کم و بیش پیغمبرانه است ، از ابتدای تاریخ ، بعضی حوادث را پیش گوئی کرده است و دیگر مانند قدیم آنطور با اسرار و سماجت مورد اعتراض و ایراد نیست.

«م . ارنست بوزانو» M.Ernest Bozzano کتابی نوشته است راجع به «پدیده های پیش رس» که در آن از مطالعات «انجمن تحقیقات روانی» استفاده کرده و نتایج کاوش های شخصی خود را نیز بدان افزوده است.

وی هزار مورد «احساس پیش رس» را جمع آوری کرده است و بین آنها ۱۶۰ مورد را در این کتاب می آورد که از همه مهمترست.

در این کتب نویسنده نخواستہ است از حدود عادی یک بررسی اختصاصی و مستدل تجاوز بکند.

این ۱۶۰ مورد انتخابی را تا حدود امکان مورد دقت قرار داده و حتی سعی کرده است روی داستانهائی تکیه کند که ناقلین آنها خود عامل عمل و یا شریک در آن بوده اند.

بعبارت بهتر روی مشاهدات انسانی تکیه کرده است که همیشه می توان مورد شک قرار داد.

ولی اگر بنا را بر این بگذاریم ، باید از قطعیت علمی که ناشی از آزمایشگاهها و اعمال ریاضی نیست ، یعنی از سه ربع دانشهای خود چشم بپوشیم ، مضافاً باینکه بعضی از خواب ها با اسناد کتبی همراهست و نمی توان نسبت بدانها شبیه ای کرد.

بخصوص گزارشهایی که «م.ت. فلورنوا» Flournoy استاد دانشکده ی علوم دانشگاه «ژنو» در کتاب جالب خود بنام «روح و واسطه ها» نقل می کند ، نمی تواند مورد ایراد قرار گیرد.

در دفترهای پست می توان تاریخ نامه ای را یافت که از «ژنو» به «کازان» نوشته شده ، و در آن ، خانم «بوسکارل» Buscarel دوست استاد «فلورنوا» با جزئیاتی که فکر هر گونه تصادف و اتفاق را رد می کند ، شرح خوابی را می نویسد که خبر از واقعه ی شومی می داده است که هفت روز بعد بوقوع می پیوندد.

بنا بر این بدون کوچکترین تردید باید قبول کرد که خواب «پیغمبرانه» وجود دارد و همیشه وجود داشته است ، و در میان بدیهی ترین مطالب «حکمت علیا» واقع شده است.

قبل از اینکه دورتر برویم ، باید دو اصل را که کلیه ی خواب شناسان در آن متفق القولند یادآوری کنیم. اصل اول اینکه خواب بدون رؤیا وجود ندارد.

در حقیقت خیلی کم احتما دارد که هنگام ، خواب ، هر چقدر هم سنگین باشد ، مغز مابالکل دست از کار بکشد.

همانطور که قلب می زند و ریه بخون اکسیژن می رساند ، معده هضم می کند و کبد و کلیه ها بدفع سموم ادامه می دهند ، همانطور هم مغز وظایف حیاتی خود را اجرا می کند.

«مارکی دروی» برای اینکه از این موضوع مطمئن گردد ، ۱۶۰ با دستور داد تا با وسائل مختلف و در زمانهای متفاوت ، او را اوائل خواب بیدار کنند. بخصوص در یک عده تجربه که سی و چهار بار متوالی بانجام رسید ، هر دفعه که وی بیدار شد دید فکرش روی تصور و خیالی ثابت مانده است.

اگر ماتصور می کنیم که خوابمان بدون رؤیا بوده است ، ابداً دلیل ، نمی شود بلکه باین علت این خیال را می کنیم که خاطره ی رؤیا در یک لحظه ، هنگام بیداری ، بالکل از بین رفته است.

هزاران بار فرصت داشته ایم این مطلب را ملاحظه کنیم و ببینیم که خاطره رویا های ما مثل اینکه مربوط به منابع حیات نباشد ، بسیار خصوصی و سطحی و همچنین فراری و دور از دسترس است.

نخستین اشعه روز ناگهان این خاطرات را از پیش چشمانمان میراند و دور میکند.

خود من نیز معتقدم ما هرگز از رویاهایی که هنگام خواب عمیق خود دیده ایم اطلاع پیدا نمیکنیم.

تنها با قیمانده آنچه را که نزدیک بیداری روی میدهد بخاطر داریم.

وانگهی شایسته است که در برابر شوخی های "روئائی" مواظب خودمان باشیم.

مثلا اگر هنگام بیداری ، نسبت به چیزی کوچکترن احساس رجحان و تمایل بکنیم . وحتی اگر " ضمیر لا

شعور" ما تمنایی بکند . بلافاصله این میل که در تاریکی جریان داشته هنگام خواب بزرگ و بر آورده میشود.

بهر حال ، خاطره ی رویاها ، حتی روشنترین و جالبترین آنها ، که انسان بمحض بیداری سعی میکند پیش خود بر زبان براند ، وسط روز رو بخاموشی میرود و اواخر شب چیزی از آن باقی نمیماند.

این خصوصیات احتیاج باصرار ندارد ، بر همه کس معلوم است .

اما اصل دوم که مورد قبول کلیه ی علمای " خواب " میباشد ، این است که میتوان خاطره رویاها را نیز مانند خاطرات عادی و روزانه یادداشت کرد.

شاید بعدها با طرق دیگر باینکار موفق شوند ، ولی بهر حال امروز ساده ترین وسیله که در نهایت خوبی ما را در این مقصود یاری میکند ، این است که ، هر وقت و هر روز که از خواب بیدار میشویم ، رویایی را که در آن قسمت از خوابمان دیده ایم ، قبل از اینکه از دستمان برود یادداشت کنیم. بعد از مدت کمی حافظه برای این موضوع غیر عادی آماده میشود و آنگاه انسان میتواند پیچیده ترین رویاهای خود را از نو بسازد و بدان جان دهد . نکتهی عجیب اینجاست که در اثر این اهمیتی که بدان میدهیم و مواظبتی که از آن میکنیم ، رفته رفت هرویاهای ما منظمتر میشود ، کمتر نامربوط از آب در میاید و خلاصه وضع بهتری بخود میگیرد درست مثل کودکانی که حس میکنند مورد مواظبت و لطف بیشتری هستند ، در اینموقع بر تعداد خوابها افزوده میشود شاید دلیل ظاهری آن این باشد که کمتر بمحاق فراموشی میافتد .

اینجا خوب است جمله ای را بطور معترضه بیافزاییم :

آماری از بانوان " ساراوید " Sarah weed و " فلورانس هالام " Florence Hallam در دست است

که در آن نوشته شده : ۵۸ درصد رویاها ناراحت کننده است ، ۲۶ درصد واقعا دلپذیر و بقیه متفرقه است.

یعنی بهمان ترتیب که در زندگی روزانه مشاهده میشود ، شبها هم بدبختی ها بر خوشبختی ها مسلط است .

* * *

خواهید گفت امروزه دیگر ما بقال عقیده نداریم و " علم تفال از روی خواب " که شامل " مطالعه ی خواب "

و " تعبیر خواب " و علوم غریبه بود - و همچنین " علوم تفال از روی طیور " و " پرواز مرغان " و

" طالع بینی " ، در قبرستان علوم گمنام و فراموش شده بخاک رفته است ، بنا براین چه فایده ای بر حفظ و

نگهداری خوابها مرتبت است ؟

حقیقت همین است ، این کار اتلاف وقت است . اما " تعبیر خواب " و علوم غریبه که فنون توضیح و تفسیر مظاهر و معجزات خوابهای ماست ، آنقدرها هم نباید مورد ملامت و محکومیت قرار بگیرد.

ولی چیز دیگری هم وجود دارد:

رویاها زاینده ی دستگاه یا مجموعه دستگاههایی است که هنگام بیداری نیز تقریباً تمامشان تحت فرمان " ضمیر " و یا عقل ما میباشد ، یعنی تحت فرمان آن قسمت از " من " قرار دارد که با تنگ نظری و حسد بسیار از بقیه ی دنیا جدا محسوب است .

این عقل با دنیا روابط کوچک و متزلزل و نا پایداری بیش ندارد که آنرا هم خیلی مواظبند از هم پاره نشود . در حین خواب این دستگاه و یا دستگاهها ، که شاید عقل فوق الذکر برای آنها سربازی انگل و ظالم باشد ، کم و بیش استقلال میباید و از اسارت محذورات اساسی شخصیت فرار میکند . بمیل خود ، از روی تصادف در " بینهایت " پرسه میزنند و لگردی میکند ، بتمام چیزهایی که برایشان ممنوع بود نزدیک میشوند.(شاید این ممانعت بدان جهت بوده که با آن یکی نشود) . مخصوصاً رابطه و تصور ذهنی خود را در مورد دو " درک واهی " ^۱ که برای حفظ زندگی حقیر شخصی از واجبتین عوامل میباشد از دست میدهد : یعنی از قید خیالات باطلی میگریزد که همه جا واقعیت " ابدیت " را از نظر ما مخفی میسازد ؛ مقصودم از " ابدیت " حال جاودان و ابدی است که بدان نام زمان و مکان را نهاده ایم . در اینجا تجربه ها آغاز میشود .

ولی از همان ابتدای شروع میتوانیم یک نتیجه از آنها بگیریم و آن اینکه وقتی خواب مغز را از قید و بند آزاد ساخت ، مغز بسیر و سیاحت میپزدازد و در جریان مسافرت خود بدنیای " حال ابدی " - که همان زمان واقعی است - همان اندازه که بآینده برخورد میکند ، همان قدر هم با گذشته تلاقی میکند ، چنین مغزی گذشته و حال را یکی میانگارد .

^۱ مقصود روابط شخصیت با گذشته و آینده است . " مترجم "

ما بحکم عقل ، گذشته و آینده را از یکدیگر جدا میکنیم . ولی این " مغز " دیگر خط تصویری و محکم مارا مشاهده نمیکند ، مغز دیگر آنچه را که کرده ایم ، از آنچه که خواهیم کرد را تمییز نمیدهد ، دیگر آنچه به انجام رسانده ایم با آنچه به مخیله مان خطور کرده است ، برای آن یکسان است بدون اینکه حسابی در کار باشد از " پیشگویی " و خاطره بیک اندازه مملو میگردد .

همانطور که زنبور عسل گرده گلها را جمع آوری میکند ما هم موظفیم آنچه را که این مغز " بیمهار " بر روی هم انباشته است از یکدیگر تجزیه کنیم ، بر ماست تا از آگاهی های این مغز و از معلومات در هم برهم آن که ، مخلوط با پشیمانی ها و نگرانیها ، در برابرمان انبار کرده است ، استفاده کنیم .

به همین دلیل است که قدما با وجود کلیه ی اشکال گوناگونی که فهم و خرد دمندی در قدیم بخود میگرفت ، و هنوز هم همان صور را بخود میگیرد ، میدانستند چگونه مطالب را کشف کنند و از اینرو

" خردمندی و فهم " غریزی مبهم و نامربوط ، ولی تقریبا نامحدودی را که امروزه ما " ضمیر لاشعور "

مینامیم ، محترم میداشتند و تظاهرات مربوط به خواب را باندازه ی مشاهدات نجومی مهم میشمردند .

همانطور که همیشه معمول بود ، بیش از آنچه باید ، تصور و تخیل بکار میبستند و کمتر از آنچه شاید استدلال بکار میبردند آنوقت مسئله را بزرگ میکردند ، کورکورانه نظم و ترتیبی برای آن قائل میشدند و عاقبت فریب میخوردند . و براه اشتباه میرفتند .

ولی باز هم در قعر سرگردانی و اشتباه آنها حقیقتی وجود داشت .

و این حقیقت این است که " جستجو و تحقیق " مورد توجه است و لا غیر .

قبل از اینکه حقیقتی مورد قبول افتد باید تحت تجارب متعدد و موشکافانه قرار گیرد . این تجارب باید در مورد خوابهای کوچک روزانه نیز بکار برود .

مسلم است که یک رویای بزرگ و تعبیر شونده ، مثل رویای شوالیه " جیووانی دو فیگرو آ " - Giovanni

de Figueroa که توسط آقای " بزانو " Bozzaino نقل شده است ، در انجمن های طرفداران حکمت

علیا مورد توجه بیشتر واقع میشود و روی آن بیشتر حساب میکنند و نتایج و حقایق مهمتری در بردارد .

ولی چنین رویاهایی خیلی کمیاب است و همیشه هم میتوان به صحت آنها ظنین بود .

با یادداشت برداشتن و دقت و تجربه و تخیل روی وقایع کوچک و پیغمبرانه ی خوابها ی شبانه ی خود، عاقبت بدانجا میرسیم که قبول خواهیم کرد: آینده در " زمان حال " وجود دارد ، کاری که انجام نداده ایم مدتی است که انجام یافته و فی المثل به آسانی خواهیم دید که اگر یک بطری تصادفا برگشت ، در زمانهای گذشته نیز همان بطری در همان محل برگشته بود . و بطور خلاصه سودمند ترین و تنها طریقه ی رسیدن بچنان اعتقادی آنست که گفتیم و طرز آمادگی برای استفاد از آن تجارب به آنگونه که اشاره کردیم.

* * *

مقدمه تجربه "دونس" را اینجا ذکر میکنیم :

روزی نویسنده برای شکار بنقطه زمینی پا مینهد که متعلق به خانواده اش بوده و او حدود آنرا میشناخته است

اتفاقا بدون اینکه بداند راهش بکجا ختم میشود به مزارعی پا مینهد که متعلق بآن زمین نبوده است.

همین موقع دو مرد ازدور فریاد میکنند و بتعقیبش میشتابند و در ضمن سگی را رها میسازند که بجانب "دونس" میدود و پارس میکند.

" دونس " بسرعت غقب گرد میکند و قبل از اینکه آنها بوی برسند ، دری در دیواری میبیند و الاخره موفق به فرار میشود .

شب، دفترچه ی خواب خود را ورق میزند و پای صفحه ای کلمه زیر را میخواند:

"مورد تعقیب دومرد ویک سگ"

مشاهده میکنیم که " دونس " دوروز قبل از صحنه حقیقی ، خواب آنرا دیده ولی کاملا فراموش کرده و بعد از یافتن یادداشتهای رویاهای خود ، تازه آنرا بیاد آورده بوده است .

یکی از دختر عموهای "دونس" خانم (ب) ادعا میکرد که هرگز خواب ندیده است.

" دونس " از وی تقاضا کرد که بلافاصله بعد از هر بیداری سعی کند فکری را که در مخیله دارد ، بخاطر نگاه دارد و بکوشد تا اصل آنرا پیدا کند

اینکار به نتیجه میرسد ، شش روز میگذرد و خانم (ب) متوجه میشود که شب قبل خوابی دیده است .

یکی از خوابهای جالب توجه این خانم را اینجا نقل میکنیم :

در اواخر جنگ ، البته در بیداری ، روزی این خانم ، هنگام سفر ، بیک کسافر خانه ی روستایی میرسد، و با صاحب مسافر خانه صحبت از زنی میکند که خیال میکردند جاسوس آلمانی است . کمی بعد خانم (ب) این زن را در باغ ملاقات میکند .

این باغ آنقدر وسیع بود که میتوانستند آن را در حکم یک باغ ملی در نظر بگیرند.

زن مذکور دامن سیاه، بلوز سیاه و سفید و موهائی داشته که به عقب شانه کرده بود و در بالای سر بوسیله یک "روبان" جمع میشده است.... دو روز قبل از این ملاقاتی خانم(ب) برای پسر عموی خود نامه ای نوشته بوده حاکی از خلاصه خوابش که در این خواب گفته بود است:

"در یک باغ عمومی با یک زن آلمانی ملاقات کردم، دامن سیاه، بلوز سیاه و سفید، و موهائی داشت که به عقب سر شانه و بالای سر بوسیله روبانی جمع کرده بود."

خوبست بیافزاییم که "دونس" و خانم (ب) با هم قرار گذاشته بودند که "رویای" نقل شده باید تا دوروز بعد تحقق یابد و در صورتی که چنان نشد دیگر بدان واقعی نخواهند گذاشت و مثل اینکه اصلاً چنین خوابی در کار نبوده دیگر بدان فکر نخواهند کرد.... که این موضوع در نظر من کار عاقلانه ای بوده است.

* * *

و اینک اجازه میخوامم سرنوشت سه "رویای" کم ارزش تر که برای خود من به هنگام اشتغال بدین مسئله پیش آمده است نقل کنم. قبلاً" باید اطلاع بدهم که این رویاها نفعی ندارد و چیز مهمی را ثابت نمی کند، حتی کمی نیز مضحک به نظر میرسد، و هنگامیکه دقت شما بیدار شود مطمئناً" متوجه خواهید شد که این خوابها شیرین تر و قانع کننده تر خواهد گردید.

اما قبل از شرح خواب ها باید موضوعی را نیز عرض بکنم:

من اینجا نمیخوامم در مورد کسانی که به این خوابها امیدی دارند و یا راجع به خود مطلب صحبتی کنم، صحبت اینجاست که اگر موفق شده ام مثالهایی از نوع شواهد زیر، هر چند در زمینه ی پدیده هائی از این قبیل باشد بدست بدهم، اینرا نیز بیفزایم که هیچکس به اندازه من نسبت به کشفیات "حکمت علیا" و

مکتب "فوق عادات" بی اعتقاد نیست. همان حقارت این خوابها خود صحت آنها را ضمانت میکند، زیرا هیچکس به فکرش نمیرسد که چنین خوابهایی "ترحم انگیزی" بسازد. کوچکترین شاگرد دبستان میتواند داستانهای بسیار زیباتری جعل کند .

یک بار خواب بطری محتوی آب " اکسیژنه " را دیدم که روی یک میز سه پایه قرار داشت ، این میز در اطاق " توالی " نهاده شده بود ، یکی از پایه هایش روی قالی "بژ" رنگ و دوپایه دیگرش روی سنگفرش بود. موقع عبور ، زانویم به میز گرفت و آنرا برگرداند ، بطری روی سنگفرش افتاد و شکست . آب اکسیژنه روی قالی پخش شد و مثل اینکه قالی آتش گرفته باشد ، از روی آن دود برخاست.

من بیحرکت و پریشان ایستاده بودم و انهدام قالی را مینگریستم و اقداماتی برای نجات آن نمیکردم . وقتی بیدار شدم خواب را در سه کلمه یادداشت کردم . هیچ گونه اهمیتی بدان ندادم ، بخصوص که ملاحظه کردم روی میز اطاق توالی اصولا بطری قرار ندارد وزیر یکی از پایه های میز هم بجای قالی بژ یک قالی برنگ سرخ تند پهن شده بود.

سه روز بعد که خوابم را کاملا فراموش کرده بودم نیم لیتر اسید سولفوریک که برای " آکومولاتور " هایم بدان احتیاج داشتم خریدم و آنرا روی میز کوچک نهادم - چند ساعت بعد موقع عبور از انجا میز را برگرداندم ، بطری غلتید و افتاد و شکست و مایع " اسید سولفوریک " پخش شد . از قالی که کم و بیش بدان آغشته شده بود بخاری برخاست و درست در همین لحظه بود که ناگهان بیاد خواب تحقیق یافته ی سه روز قبل خود افتادم. دو موضوع جزئی در ایجا اشتباه شده بود قالی "بژ" مال اطاق خواب بود و اطاق خواب هم پهلوئی اطاق " توالی " قرار داشت .

و قالی سرخ رنگ از آن اطاق " توالی " بود. بجای آب " اکسیژنه " نیز " اسید سولفوریک " بر روی فرش ریخته بود. اشتباه آخر عجیب است ، زیرا آب اکسیژنه که روی قالی بیافتد دود نمیکند . این همان حقیقت شیمیائی است که حتی در خواب هم چنین اشتباهاتی بوجود می آورد .

اشتباهات و نادرستی هائی از این قبیل فوق در خوابهایی که راجع به آینده دیده میشود فراوان است.

از طرف دیگر ، در خوابهایی که راجع به گذشته است ، اغلب در عالم خیال تغییراتی ایجاد میشود و این تغییرات بیشتر مواقع غیر قابل شناسایی است.

ما این را کاملا میدانیم که هیچ چیز غیر منطقی تر و دگرگون سازنده تر وحیرت آور تر از "ضمیر لاشعور" ما یا "مهمان ناشناس" نیست و همین "ضمیر لاشعور" است که تغییرات را ایجاد میکند و خوابهای ما را براههایی میکشاند که عقل ما خیلی کم بدانجا کشیده میشود

شب دیگر خواب دیدم که قسمتی از باغم در "نیس" خراب شد ، و خرابه های آن " میدان تیر اندازی " مجاور را که تا پای دیوارها ادامه مییافت، دود ساخت .

پنج روز بعد یکی از گردبادهای محلی ، که در آن صفحات بسیار عادیست ، قسمتی از دیوار باغم را منهدم ساخت ، ولی این خرابی در دیوار دیگر باغ که بر اولی عمود بود حادث گشت ، و خرابه های آن خیابان مشجری را که از آن بسوی " شبکه حاصلی " ممتد میشد مسدود ساخت .

من باز هم به این خواب اعتقاد نداشتم ، خیال میکردم که این یک تصادف ساده بیش نیست و اصل موضوع چیز مهمی را اثبات نمیکند . فقط برحسب عادت روحی خود آنرا یادداشت کردم.

شب دیگری در خواب دیدم که در بلژیک اقامت دارم و از یک راه کوتاه به " گران " Grand بی از شهرهای بلژیک که اصلا نمیشناسم رفته ام . مرد جوانی که دم در کلیسائی ایستاده بود بمن اصرار میکرد تا به " بروژ " Bruges بروم.

من میخواستم وارد کلیسا بشوم ولی خود میدانستم چرا ، واو جدا از این کار مانع میشد.... قدری با هم صحبت کردیم و معلوم شد که او پسر یکی از دوستان بچگی من است .

چون بیست سال بود که من با دوستم ملاقات نکرده بودم پسرش را در این مدت ندیده بودم . همینوقت اتوبوسی از کلیسا خارج و مرد جوان سوار آن شد.

اتوبوس دیوانه وار به راه افتاد و پیچی با زاویه قائم زد که در اثر آن واژگون شد.

اغلب مسافرین مجروح شدند و من پسر دوستم را در میان مجروحین تشخیص دادم. آنوقت همه چیز تاریک و مضحک و نامرئوط محو شد.

حدود یکماه بعد دوست بچگیم را ملاقات کردم. بعد از صحبت‌های گوناگون گفت که پسرش که هنگام طفولیت او را دیده ام ، سه هفته است که در یک سانحه اتومبیل آسیب دیده ، اتومبیل که پسر او رانندگیش را بعهدہ داشت ، در سر یک پیچ برگشته ، و بعد از این حادثه زخمی در سر، و پارگی های بزرگ در بدن پسر او ایجاد شده بود. بعلاوه استخوانهای زنداسفل و زنداعلای دست راست وی شکسته بود .

دوستم گفت که حال پسرش هنوز خوب نشده ولی گفته اند که بدون ضایعه ی غیر قابل جبرانی بهبود خواهد یافت .

در آن لحظه من خوابم را فراموش کرده بودم و بنابراین هیچ رابطه ای بین صحبت دوستم و گذشته بخاطرم نرسید اما وقتی وارد خانه شدم ناگهان موضوع بیام آمد، با شوق بسیار بسراغ یادداشت‌هایم رفتم ، متوجه شدم که خواب فوق الذکر را دو روز قبل از حادثه اتومبیل پسر او دیده ام . موضوع را در نامه ای نوشتم و برایش فرستادم.

باید اقرار کنم که پرونده و موضوع خواب و " ضمیر لاشعور " عجیب و نامفهوم است . در اینجا واقعه ای اعلام میشود که بیست و چهار ساعت بعد انتظار جوانی را در سر پیچ جاده ای دارد.

این جوان تقریباً برای من وجود خارجی نداشت ، زیرا مدتها بود که او را ندیده بودم . در یک خواب سانحه را بچشم دیدم ، تقریباً تمام حالات عوض شده بود و من نه میتوانم ونه میخواهم که مسئله را توجیه و تفسیر کنم . بیش از این تکرار نمیکنم فقط بازه م میافزایم که اینداستانها ادعاییجا نیست . خیلی امکان دارد که اتفاقات ساده ای باشد و خیلی هم امکان دارد که به اصل آنها ظنین شویم . شما تا خوابهایی نظیر اینها نبینید و تا مثل من برایتان تحقق نیابد، برای مطلب واقعیتی قائل نخواهیدشد.

این خوابها حقیقت دارد و خیلی بیشتر از آنچه فکر میکنید دیده میشود.

* * *

مهم اینجاست که برویم و خاطره مربوط به خوابمان را بیشتر مطالعه کنیم . فکر میکنم اگر به این خاطرات بیاندیشیم باسانی مسئله گسترش مییابد وبزرگ میشود

اما در این مسئله منتظر چیزهای عجیبتر و حدسه‌های قبل از موقع که در مجلات طرفداران " حکمت علیا " فراوان است نباشید.

و بلاخره باید بگویم که هرگز آرزو نمیکنم خود شما چنین خوابی را ببینید زیرا این خوابها مثل حدسه‌های پیغمبرانه ویا " دیده‌های قبل از موقع " هیچوقت آینده خوشی را اعلام نمیدارند.

لازمست تذکر بدهم که در زندگی عادی وقایع مهیج آنقدرها وجود ندارد، و بهترین اشخاص هم که شرایط لازم را در خود جمع داشته باشند ، وقتی بنا شود واقعه ای درزندگیشان وقوع نیابد خوابی را نخواهند دید. برای اینکه کسی چنین رویاهایی داشته باشد لازمست که خود از قهرمانان حادثه باشد، در غیر اینصورت تنها باید قانع باشد که از اسرار آینده تنها پارس یک سگ ، و برگشتن بطری و خراب شدن دیوار را ببیند .

اما راجع به نوع پیشگوئیه‌ها ، باید گفت " ضمیر لاشعور " که سفر های ما ر دیار مجهول به راهنماییهای آن انجام میگیرد ، تنها متوجه اتفاقات کوچک وناپایدار است و در مورد پیشگوئیه‌های بزرگ ابا کمی نمیکند . حدسه‌هایمربوط به خواب را نباید کوچک گرفت زیرا اینها تحقق مییابند . ولی فقط در مورد امور جزئی پیشگویی میکند .

ممکن است این فکر بخاطرمان برسد که این رویا ها هر قدر کوچکتر باشند بیشتر قابل ملاحظه است :همینطور است

موضوعی را که مورد قبول همه است این است که " خوابهای تحقق یافتنی " نمیتوانند خبر از سانحه هائی بدهند که تمام آینده را شامل باشد .

اما اینکه کسی از حالا ببیند که در آینده یک بطری خواهد شکست ، ایجاب میکند که از "زمان آینده " طرحی هم در زمان حال وجود داشته باشد که این فوق العاده تر و عجیب تر است .

* * *

نکته ی دیگری که باید اشاره شود این است که تصور نکنید خوابهای شما قبل از هر چیز ماموریت دارند چند روز آینده شما را در مورد خوشیها و ناخوشیهایی که در انتظار شماست اعلام کند.

هنوز هم کسی نمیداند این خواب ها به چه درد میخورد ولی این موضوع دلیل آن اینست که از مطالعه ی

" رویاها " و مطالب آموزنده آن غافل شویم .

این " رویاها " برحسب اتفاق و بدون اینکه انتظارشان را داشته باشیم ، مارا از بعضی سوانح آگاه میسازد .
بهمین دلیل است که از هر صد رویا دو یا سه مورد بیشتر درست در نمایند.

فائده ای که از این موضوع خواهیم برد عملاً هیچ است ، زیرا تجربه و تحلیل مطالب مربوط به آینده یا گذشته که در خوابها دیده میشود بسیار مشکل است .

ما موفعی که میبینیم یک آگاهی قبلی درست در آمده است ، تازه متوجه میشویم که خوابمان خیلی جدی بوده است. و اگر قرار براین شود که تمام خوابهایمان را مهم بدانیم ، کارمان بجایی میرسد که دیگر جرئت نکنیم انگشت کوچک دست چپمان را هم تکان بدهیم.

با همه اینها تجربه فوق قابل ملاحظه است . موقعیکه تجربه ای مدت زمانی انجام شود. برای ما قسمتی از مجهول را کشف میکند و این چیزی است که همیشه قابل استفاده میباشد . همچنین این موضوع به ما

می آموزد که اگر بخواهیم زحمت مطالعه و فهم این نکات مجهول را تحمل کنیم ، روزی خواهد رسید که تمام ما کم و بیش پیغمبر خواهیم بود و خواهیم توانست پیشگوی زندگی خویش باشیم.^۱

هنوز نمیدانیم که در این راه تجربه ما را به کجا رهبری خواهد کرد .

تجربه بما می آموزد که از روی معجزه آمیز ترین مسایلی که مجهول جهان در برابر ما میگذارد ، درنگ کنیم و در باره ی آن بیاندیشیم ، این مسئله عبارت است از :

و جود قبلی آینده و یا وجود آینده در زمان حال ، صرفنظر از تمام مطالبی که مربوط به آن میشود و مخصوصاً صرفنظر از مسئله غیر قابل حل " داور وارسته " یعنی کسی که در این مسئله بتواند آزادانه قضاوت کند .

مسئله آنقدر بزرگ و عمیق است که حقارت و ابتدال تحقیقاتی که این " وجود قبلی " را مکشوف میسازد از نظر میرود ، زیرا از بعضی جهات مسئله ایجاب میکند ، چیزی که هنوز انجام نیافته است ، با وضعی با وضعی غیر قابل تغییر و بطور کامل در ابدیت موجود باشد.

^۲ در اینجا مقصود از پیغمبر صفت پیشگوئی آن است مترجم

من امروز در خواب میبینم که یک بطری میآفتد ، حال آنکه سه روز دیگر خواهد افتاد ، این "رویا" درست به اندازه پیشگوئی سقوط یک امپراطوری بزرگ در سه قرن بعد اهمیت دارد ومطابق آن باید مورد توجه قرار گیرد . باید تصدیق شود که این هم مثل آن فوق العاده و غیر قابل توجیه است .

من این مسائل را در کتاب " شناخت آینده " مورد بحث قرار داده ام .

گرچه بنظر میرسد که کوشش برای یافتن پاسخ قانع کننده ، در جواب این سوالات بیهوده است ، ولی مسلم است که تکرار این مسائل باز هم مفید خواهد بود.

www.nikandishan.org

تجربہ و تنہائی انسان

www.nikandishan.org

اینجا میخواهیم مطالب یکی از فصول آخر " بعد چهارم " را خلاصه کنیم و یکی از مسائلی را که به بعد موکول ساختیم مورد بررسی قرار دهیم .

بهتر است نظر کوچکی به زندگی موریانه ها بیاندازیم و از پیشرفت های آنها نتایج بگیریم .

آنگاه فرض کنیم دوازده قرن دیگر ، همانطور که مورچه های سفید از هم اکنون موفق شده اند ، استخوانهای فکین سربازان ، و شکم و تخمدانهای ملکه هایشان را نمو بدهند ، ما هم توانسته باشیم کاری بکنیم که مغزها مان بزرگ شود.

با این روش به فرض ، انسانی خلق کرده ایم هزاران بار باهوشتر از باهوشترین انسانی که اکنون میان ما زندگی میکند.

و آنوقت بر اثر راههایی که این مغز بزرگ بما نشان داده و نصیحتی که بما کرده است ، ساختمان بدنمان را طوری دگرگون ساخته باشیم که عملی تر و با الزامات زندگیمان مطابقت بیشتری داشته باشد :

مثل موریانه ها، که قسمت مقدم بدن جنگندگان خود را از یک ورقه آهنین زره پوش کرده اند ، و این ورقه صد بار سنگین تر و تقریباً همانقدر مقاومتر از فولاد است.

این انسان جدید موفق شده است کلیه ی قوای طبیعت را که ما هنوز بازیچه های حقیر آن هستیم بخدمت خود در آورد ، و عده ی دیگری از قوای آنرا که ما هنوز بخیالمان هم نرسیده کشف کرده است.

ولی برای اینکه در " بینهایت " اختراعات آینده گم نشویم ، فقط قبول میکنیم که این انسان کارهایی میتواند انجام دهد که از هم اکنون به نظر عده ای از ما قابل تحقیق باشد .

مثلاً به میل خود بتواند روحش را از قالب جسمانی خارج کند ، بدون اینکه خطر و ضرر متوجه جسم وی بشود، و قادر باشد هر وقت مفید تشخیص داد آنرا بدنش باز گرداند .

هیچ چیز از این موضوع ساده تر و بحقیقت نزدیکتر نیست ،

بنظر میرسد که مقدسین و شهدای راه دین هر کدام بیش از یکبار چنین کارهایی کرده باشند . برای این

انسان جدید فقط کافیست که این موهبت و استعداد نهایی را در اغلب انسانها گسترش بدهد و از ان بند بردارد ، و با طریقه های مطمئن و سریع و بدون خطر این موضوع را عملی کند.

در اینصورت طبیعی است که روح بدون جسم وی بآسانی میتواند در فضا و شاید در زمان حرکت کند و در یک چشم بهم زدن از حدود تمام سیاراتی که ما میشناسیم بگذرد و بمیل خود در بینهایت بگردش پردازد ، مثل ما که در باغ خود گردش میکنیم .

باید بخاطر بیاوریم که مصریان زمان فراغنه معتقد بودند که روح جاودان و دور از دسترس مرگ ، در حیات بعد از " مرگ ظاهری " یعنی در زندگی بعد ز گور ، دارای این قدرت است که از اشکال کلیه خدایان را بخود بگیرد.

اینجا هم میتوانیم فرض کنیم که این قدرت یکی از نخستین فتوحاتی خواهد بود که روح " مفروض " و هزاربار مقتدر تر از ما بدان نائل خواهد شد .

این روح بعد چهارم را درک خواهد کرد ، زیرا نسبت بما فهمیده تر و تیزهوش تر خواهد بود.

این انسان که اینقدر آزاد است ، ابتدا سیارات نزدیکتر مثل مریخ و زهره و غیره خواهد رفت ، اگر در آنجاها موجود زنده وجود داشته باشد، خیلی کم احتمال دارد که این " انسان " آنرا نبیند ، زیرا هر قدر هم این موجود زنده غیر قابل رؤت باشد ، طبیعی است که یک " روح " روحهای دیگر را حس میکند و دلیلی هم وجود ندارد که این روح موجودات مادی دیگر را هر قدر ظریف یا هر قدر خشن باشند کشف نکند.

بنابراین کم و بیش مسلم است که، ساکنین سیارات مجاور موفق نخواهند شد از چنگ جستجوهای این انسان بگریزند ، همانطور که اگر اهالی مریخ یا جای دیگر به زمین فرود بیایند ، ما نخواهیم توانست از نظرشان فرار کنیم . وتازه نباید فراموش کرد که این انسان هزار بار قویتر از ماست و مغز و حواس وی بطرز عجیب و غریبی " روحانی " شده است.

این موجودات خواه مادی باشند و خواه معنوی ، سعی خواهند کرد با یکدیگر ارتباط برقرار کنند ، خیلی کم احتمال دارد که این موضوع عملی نشود ، زیرا موضوع روح است و ارواح بدون کمک علامات و اصوات ، بوسیله امواج " فیزیکی " بیکدیگر مربوط خواهند شد ، مثل بعضی از " واسطه " های "هیپنو تیزم " که مخصوصا این استعداد را دارند که با وجودی که خود دارای قالب ضخیمی می باشند ، گاهگاه افکار " ضمیر لاشعور " ما را بدون کمک حواس میخوانند.

وانگهی اگر موجودات فوق مادی باشند ، باز هم مثل بعضی از " واسطه " ها که ظاهر قابل روئی بخود میگیرند انسان آینده خواهد توانست روح خود را در قالبی جای دهد که قابل درک آنها باشد .

باری ، این انسان در آن بالا یا در این پایین ، روحها و بدنهایی را ملاقات خواهد کرد که بعضی کمتر و برخی بیشتر از ما تکامل یافته اند .

اگر پست تر از ما باشند که بنده ی این انسان خواهند شد، و اگر برتر از وی باشند این انسان معلومات آنها را خواهد گرفت و خواهد آموخت ، و عاقبت نیز از درجه فهم آنها خواهد گذشت .

چون هزار بار فهمیده تر از ماست ، احتمال این هست که باز هم هزار بار قویتر ، و الی غیرالنهاییه بزرگ شود. دنیا بدینا خواهد رفت . هریک از این دنیا ها وی را ببالاتر سوق خواهد داد ، تا آنجا که آخرین کلمه ی راز بزرگ را درک کند و البته این در صورتی است که چنین کلمه و چنین رازی واقعا در دنیا وجود داشته باشد ، و تا ابد غیر قابل دسترس نباشد.

فرض میکنیم که تمدن یکی از سیارات خیلی عقبتر از تمدن ماست .

مکذاهب و قوانین و عادات آنها نامناسب است ، و وحشیانه تر و نامربوطتر و خونخوارانه تر از قوانین بدوی و فاسد ترین وحشیان ماست . امراضی که ما موفق به پیشگیری یا توقف و یا معالجه آنها شده ایم بر این جامعه مسلط است و افراد آنرا معدوم میسازد .

آیا نخستین کوشش برادر " روحانی " ما برای آن نخواهد بود که معلومات خود را به ساکنین سیاره مجاور ما بازگو کند و بر شدید ترین و غیر قابل تحملترین دردهای آنان درمان نهد :

حال چیزی را که باندازه ی موضوع فوق امکان دارد در نظر می آوریم و فرض میکنیم که تمدن در یکی از سیارات دیگر خیلی کاملتر از تمدن ما باشد .

میتوان قبول کرد که اگر یکی از ارواح ساکن این سیاره " نابغه خیز " بمنظومه ما فرود بیاید ، نظرش به کوشش های علمی ما جلب خواهد شد ، فلسفه های لفظی و بچه گانه ، ادبیات ، هنرهای پوچ ، بلاهت های سیاسی ، نامربوطی قوانین و مقررات ما را خواهد دید.

این موضوع مسلم است که کره ما برای وی تماشا خانه ایست و هر قدر هم که وجود ما برای این موجود محقر و صرفنظر کردنی باشد ، عاقبت توجهی خواهد کرد تا منظره بیعدالتی طبیعت را که ما قادر به بهبودش نیستیم ببیند. خواهد دید که ظلم طبیعت بیشتر و زننده تر از زشتی قوانین و عدالت ماست . از هر طرف چشمش به کودکانی خواهد افتاد که در شکم دردهای بیعلاج دارند ، و پیرزنهاى ما را خواهد دید که بدون اندیشه و نقشه وامید ، تا روزهای آخر عمر پشتشان در زیر دردهای غیر قابل تحمل وحشتناک خمیده است ، این موجودات دواهایی میشناسند که تا قرن‌ها بعد علم پزشکی ما حتی قادر به تصورش هم نخواهد بود ، بنابر این کافی است که یک کلمه بگویند تا تمام شکم های ما از بین برود و خوشبختی و سلامت حیات بگهواره و تختخواب مرضی راه یابد . اگر ما بجای " او " بودیم لحظه ای درنگ میکردیم؟

ما ابدیتی در پیش داریم ولی خود ما در لحظه " حال " زندگی میکنیم . بیاییم از خود سوال کنیم و بررسییم :

" آیا هرگز پیامی از دنیای دیگر برای کمک ما فرستاده شده است؟"

هرگز پیامی از راه " ابدیت " به " زمان ما " رسیده است ؟ آیا بشریت هر قدر هم در خاطراتش عمیق شود، می تواند اثری حس کند ، و بیاد آورد که اشاره ای از ورای خود در یافته است ؟

ماتوقع نداریم که یک پیام مسلم و بسیار روشن و غیر قابل تردید از خارج دریافت داشته باشیم ، ولی آیا حتی علامت مشکوک و قابل تردیدی هم بما رسیده است؟ فرض کنیم چیز بسیار کوچک و مبهمی بنظرمان آمده باشد ، آیا حق نداریم تصور کنیم که این چیز از قعر تصور و بدبختی خود ما بیرون آمده است؟

آیا اثری پیدا کرده ایم که دال بر حیات یک موجود غیر انسانی و بیرون از محیط ما باشد؟

و اگر غیر از این است معنی آن چیست؟

آیا جای ترس نیست که ما برای همیشه در دنیا تنها باشیم و برای ابد دنیای دیگری عاقلتر و بهتر از دنیای ما وجود نداشته باشد ؟

در اینصورت اگر ما حقیقته شاهکار و تاج این جهانیم ، واگر امیدی بهتر از ما نیست ، و بهتر از ما نبوده است ، پس حقیقت دنیا ، خدا ، فکر ، نحوست ف و اتفاقی که نحوست به بار می آورد چیست ؟

بازیهای زمان و مکان

www.nikanoushan.org

در فصل آخر بعد چهارم از روابط عجیب و غریب زمان و مکان مقداری صحبت کردیم .
امتزاج و اختلاط و انتشار زمان و مکان از قهر ابهام مطالبی بیرون میکشد که آنچه در زیر نقل میکنیم
نمونه ای از آن است .

امروز میدانند که سرعت سیر نور ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه است و گفته میشود که این سرعت حد سرعتهای
جهان و بزرگترین آنهاست .

حال به بعضی ستاره ها دقت میکنیم ، مثلا ستاره (س) از منظومه های " دورال " doral ، این منظومه در
آسمان نیمکره ی جنوبی دیده میشود و نور ستاره ی (س) ۵۰۰۰۰۰ بار بیشتر از خورشید ماست و صد هزار
سال طول میکشد تا به ما برسد.

هزاران و شاید میلیونها ستاره ی دیگر بینهایت دورتر از این ستاره قرار دارد که شاید اشعه ی آنها قبل از
ایجاد کره ی زمین ساطع شده ولی هنوز بما نرسیده باشد.

ولی ما هیچگاه نباید در این تصورات بی انتها که قدرت تخیلمان را دیوانه و فلج میکند خود را سرگردان سازیم
ستاره ی دیگری را انتخاب میکنیم :

مثلا " میرا " mira که از آن کوچکتر نیست ، بلکه بزرگترین ستاره ایست که تا کنون کشف شده ... ولی به
منظومه ما نزدیکتر است.

" میرا " در منظومه " بالن " baleine قرار دارد و بدان لقب " ستاره عجیب " داده اند ف زیرا در طی ۳۳۳
روز تغییر عجیبی در نور آن بوجود می آید ، بدینمعنی که ۴۵ برابر میشود و این قضیه تناوب دارد.

دوربین قله ی " ویلسون " Wilson دیده است که قطر این ستاره تقریبا ۲۰۰ میلیون کیلومتر است ، در
حالیکه قطر خورشید به ۱,۵ میلیون کیلومتر نمیرسد . میتوان حساب کرد که حجم " میرا "
۱,۳۱۵,۰۰۰ برابر زمین ماست.

اشعه ی ساطع شونده از " میرا " ۷۲ سال بعد بما میرسد .

* * *

فرض می کنیم روی این ستاره ی عظیم که شاید تمدنش خیلی جلوتر از ما باشد ، منجمی نشسته است و " تلسکوپ " یا دستگاهی خیلی کاملتر از آن دارد که میتواند با آن وقایع مجازی کره ی ما را بوضوح ببیند ، و برای اینکه یک تماشای عالی کرده باشد ، فرض میکنیم سال ۱۹۲۵ دوربین خود را بسوی پاریس گرفته است. بنابراین حوادث سال ۱۸۵۳ را مشاهده میکند و منجمله باشکوهترین واقعه ی زمان ، یعنی جشنهای مجلی که برای عروسی ناپلئون و " اوژنی دومنتی پودو گوزمان " Eugenie de Montijeo de Guzman برپا شد در برابر چشمش جریان خواهد یافت.

* * *

همانطور که منظره ی این جشنها بنظر یک تماشاچی که آرنج روی یکی از پنجره های میدان "کنکورد" گذاشته باشد می رسد، همانطور هم این منظره ، سوار بر امواج نورانی ، از میان اقیانوس بی انتهای " اتر " میگذرد و در ۷۰ سال بعد بچشم منجم ستاره ی " میرا " می رسد. هفتاد و دو سال بعد است که ملتزمین رکاب ناپلئون سوم دیگر وجود ندارند ، واینک تمام کسانی که در آن جشن شرکت کردند میان گورهای قبرستان اطراف پاریس خفته اند. باوجود این به چشم منجمی که این منظره را تماشا میکند ، جشن فوق و جنب وجوش میدان " کنکورد " که در زمان گذشته دفن شده است ، بدون تردید در زمان حال وجود دارد ... زیرا زمان حال برای منجم ستاره ی " میرا " جبرا متقارن با زمانی است که وی چیزی را میبیند. جمعیتی که در برابر چشمان وی رژه میروند و در کوچه ها میرقصند ف نه از گور خارج ، و نه دفن شده اند . این انسانها که در روی زمین به نظر ما مرده میروند ، در فضا ، در زمان مربوط بدان ، زندگی ادامه میدهند و وجود دارند آنها، یعنی زمان حال آنها بدین ترتیب تا بینهایت ادامه دارد و هرگز به انتها نخواهد رسید .

بدینطریق مشاهده میکنیم چیزی که بدلیل زمان وجود ندارد بدلیل فضایی ، یعنی بدلیل چیزیکه صورت دیگری از زمان است ، هنوز بر قرار است.

* * *

تازه اگر هم چنین چیزی را قبول کنیم که بحقیقت خیلی نزدیک است ، یعنی اگر قبول کنیم که منجم ستاره میرا سرعت سیر نور را میداند میدانیم تا هنگام کشف قواعد جدیدتر و نظام دیگر، سرعت نور بهمین مقدار فعلی شناخته خواهد شد.

بنابراین منجم با خود حساب خواهد کرد و درخواهد یافت که تنها " زمان حال " خیالی در برابر چشمان اوست ، یعنی واقعه ای را که تماشا میکند دیرتر از موقع وقوع به او رسیده است.

آیا معنی این موضوع این است که فقط زمان حال زمین ما واقعی و جهانی است؟

" برگسون " میگوید: " زمان واقعی زمانی است که زندگی کرده است و یا ممکن است زندگی کرده باشد . "

بلی، ولی بوسیله ی چه کسی این حیات را بدست آورده و آیا تمام دنیا ها چنین حقوقی ندارند؟ و عبارت بهتر، غیر از این است که زمان حال نسبی و موضعی است و هیچ زمانی بر زمانهای دیگر تفوق ندارد ، مگر اینکه بگوییم " انسان " آنها متوجه و مشغول بحریاناتی است که در زمین ما بوقوع میپیوندد و یا بوقوع پیوسته است؟

ولی در اینصورت ، زمان واقعی و مطلق کجا وجود دارد؟

حداقل چیزی که بنظر میرسد ، این است که زمان مطلق وجود ندارد ، بدلیل اینکه زمان ، " همه جایی " نیست ، هر قراردادی که قبول کنیم ممکن است یک قرارداد مخالف ، آنرا منسوخ و باطل سازد.

* * *

حال فرض کنیم " تلسکوپهای " دیگری از ستاره های مختلف یکدیگر را رصد کرده باشد ، بطوریکه خط های " دید " از ۷۲ سال تا چند قرن درست کند، و فرض کنیم که طریقه های ارتباطی سریعتر از نور هم وجود داشته باشد....

واقعه ی زمین ما ۷۲ سال بعد به ستاره ی " میرا " و مثلاً ۱۴۴ سال بعد به ستاره دیگری میرسد.

بنابراین منجم ستاره ی (میرا) قادرست واقعه ای سال بعد در ستاره دوم رویت خواهد شد پیشگویی کند.

در اینجا دیده میشود که پیشگویی وی راجع به ۷۲ سال گذشته ماست. و بهمین طریق مسلماً "از ستاره ای به ستاره ی دیگر تا میلیونها سال که انتها ندارد، این پیشگویی میتواند ادامه پیدا کند، زیرا دلیلی در دست نداریم که تصویر حیات و یا شاید خود آن هرگز در زمان و مکان محو گردد.

موضوع فقط اینجاست که وسایل ما برای درک این نوع پدیده ها هنوز کافی نیست.

همان موقع که از خود سوال میکردیم زمان واقعی کجاست، آیا امکان نداشت به همان طریق از خود بپرسیم که حیات واقعی کجاست؟؟

* * *

مسلم است که زندگی و یا رابطه بین ستاره ای فوق وجود دارد.

ولی آیا شاهدی هم بر این زندگی نظاره میکند یا نه؟ ولی موضوع دیگری استو به اندازه آن مهم نیست.

در این صورت افکار ما راجع به حال و گذشته و آینده چه صورتی پیدا میکند؟

در این مجموعه زمان، که قرارداد محض است، آیا وقایع (آینده) در محل دیگر (زمان حال) نیست؟ و یا در نقاط دیگری (ماضی) نیست؟ (زمان حال) جاودان است. حالات فوق در یک محل کوچک به خوبی احساس نمیشود.

ولی این موضوع مسلم است که (حال)، در زمان و مکان، تا بینهایت منتشر میشود.

به هر حال ما زمان بخودی خود وجود ندارد، و همیشه بسته به کسی است که آنرا به تصویر در میآورد. نه

گذشته مطلق وجود دارد و نه آینده ای، بلکه همیشه و همه جا (حال) جاودان وجود دارد.

حقیقت این است که وقایع نسبت به ما دور و نزدیک نمیشود این ما هستیم که بسوی آن میرویم .

بدین ترتیب نظری به دنیای چهار بعدی می افکنیم که در آن قبل و بعد و حال بجای همدیگر قرار میگیرند و

مثل ورقه های شفاف عکاسی روی هم جمع میشوند و در معیت ابدیت میباشد.

خطا

www.nikandishan.org

ملاحظه کرده اید که قعر کتاب "زندگانی فضا" سایه ی بی انتهائی از مسئله ی بزرگ "جهان" دیده میشود که در عین حال سایه ی "جهاندار" نیز میباشد.

از همان ابتدای تالیف این کتاب از من پرسیدند خدای بعد چهارم شما کیست؟

"جهاندار" در این فضای چهار بعدی چگونه است؟

چه میشود؟ از آن چه میدانید؟

چه کسی میتواند بدین سوالات پاسخ گوید؟

اگر چهار و یا هزار بعد هم وجود داشته باشد، باید قبول کرد که کلیه ی این ابعاد پر از "خدا" است.

و اما راجع به اینکه من از خدا چه میدانم چه میتوانم بگویم، اینرا بعهدہ مذاهب و فلسفه های بزرگ میگذارم

که مطلقا در مورد خدا بی اطلاع است.

"او" روح جهان است، "عدمی" است که، "وجود" در نهایت "علو" خود بدان میرسد، مطلق مطلق است و تمام زمان و مکان را اشغال میکند، بعبارت بهتر زمان و مکان بی انتهاست، اشکال و صوری از عدم حدست که بچشم و به قدرت مخیله ی ما میرسد.

خدا انژی اصلی و جهانی است "اتر" ماده ی آن است. اودلیل بی برهان تمام دلایل است. تیرگی و ابهام سه گانه ایست که در آن هر معلومی با مجهول در هم می آویزد و در آن حل میشود...

ما تمام این مطالب را خواهیم گفت و بعد از کلیه ی تجربه های پر سر و صدا و تمام کوششهای پر جار و جنجال خود و هزاران تفسیر دیگر که بیهوده تر از آنهاست گفتارمان به آنجا میرسد که اقرار کنیم:

او اساس ناشناخته ی همه چیز است. - بنابراین همه چیز بر ما مجهول است، و در راس این همه چیز ابتدا باید چیزهایی را قرار بدهیم که خیال میکنیم شناخته ایم.

حال که "مجهول" تنها چیزی است که مطمینا و بدون تردید وجود دارد، و قادر نیستیم بگوییم چه چیز است، یک نتیجه عایدمان میشود و آن اینست که که موضوع فوق تنها دلیل وجود خداست.

حتی دین " کاتولیک " که از تمام ادیان دیگر مثبت تر است وقتی به عمق آن پی میبریم میفهمیم که مثل ادیان دیگر در این مورد بی اطلاع است .

" دنیس " مقدس St.Denis در مذهب معتقد به " اندیشه و علم " و به منبع اسرار مسیحیت نزدیک بوده است ، این شخص تنها با لحن منفی از خدا سخن میگوید ، میگوید : " علت کلیه ی اشیاء نه روح است ، نه فهم ، نه از روی ظن است نه خیال ، نه به برهان است نه از روی عقل و شعور ، نه بسخن در میآید و نه بفکر...."

عدد ، بزرگی ، کوچکی ، مساوات ، عدم مساوات ، تجانس ، و عدم تجانس، هم نیست ، نه حرکت میکند و نه استراحت ، نه جوهر است نه ابدیت و نه زمان ، حتی تماس فکری هم با آن نمیتوان گرفت . نه علم است نه حقیقت ، نه قدرت است نه خرد، نه واحد است و نه وحدانیت ، و نه ملکوت نه نیکی است و نه آنطور که ما میشناسیم روح است ."

" سکوت اریژن " Scot Eurigene خدانشناس بزرگ قرن نهم و بنیانگذار مکتب " علم در مذهب " گفته است : " خدا موجود بدون " بحث و حرف " است ، و در بالای تمام دسته بندیها و مجموعه ها، یعنی در وراء و فوق حیات قرار دارد ، جوهر غیر قابل درک و غیر قابل فهم جهان است ."

این " خدانشناسی منفی " هرگز تابع کلیسا نبوده است .

این خدانشناسی حتی در عقاید " بوسوئه " Bossuet که سخت ترین و " ارتودوکس " ترین خدانشناسان است دیده میشود . وی میگوید " بنظر میرسد کلیه ی منظور دین این باشد که بفهماند انسان هیچ چیز نمیبیند و وقتی گفته میشود که انسان روح خدا را بوسیله ی دین می بیند ، معنی جمله چنین میشود که انسان روح خدا را نمی بیند و این جملات بعد از پنجاه قرن مستقیماً مطابقت می کند با این تعلیمات بزرگ " هندی " و مخصوصاً با گفته های " ساماودا " Sama- Veda که کمی بعد نقل خواهم کرد...

بنابراین خدا مجهول بی انتها و غیر قابل برگشت و جاودان است ، خدا مجهول " مجهول " است ، عدم عدم است. عبارتست از " که " و یا علامت استفهامی که در تیرگی ها و ابهامات قرار دارد.

همان " آن " است که " ساما - ودا " بدان اشاره کرده و گفته : " چیزی است مرموز در میان چیزهای مرموز " برای اینکه خدا را در سکوت ، یعنی تنها مدفن و قربانگاه آن مدفون نسازند میگویند " او " روح و عقل جهان است ، عقلی است که چون مسلماً بینهایت است برای ما غیرقابل درک ووصول است.

ما فقط قسمت ناقصی از آن را می بینیم که نامش را طبیعت میگذاریم ، و این طبیعت همان تماشاخانه زندگی در روی زمین بینهایت کوچک ماست.

ولی حتی در این تماشاخانه محقر هم ، این " عقل " که گاه به نظر میرسد نمودار "عقل" خود ماست ، در هر لحظه اقدامات و افکار ما را باطل می سازد .

در این تماشاخانه عجیبی دیده می شود که از کلیه اختراعات نبوغ ما تجاوز می کند و "عقل" فوق، در این تماشاخانه ، با عجایب مذکور در هم می آمیزد .

ولی از طرف دیگر در این تماشاخانه خطاها ، عدم پیش بینی ها و "ناشیگری" ها و مخصوصاً بی عدالتی هایی میبینیم که موفق به تشریحش نمیشویم .

این "عقل" باید هدفی داشته باشد و ما نمی توانیم تشریح و توجیه کنیم که در ابدیتی که قبل از زمان ما وجود داشته است . این عقل بههدف خود رسیده باشد- و معنی آن اینست که هرگز بههدف خود نخواهد رسید و زیرا ما میدانیم که دو ابدیت یعنی ابدیت قبل از ما و ابدیت بعد از ما، از یکدیگر غیرقابل تفکیک است و در حقیقت یکی است.

من در برابر او تعظیم میکنم و ساکت میشوم. هر چه بیشتر میروم . "او" خود را عقب تر میکشد. هرچه بیشتر فکر میکنم کمتر بدرکم میآید. هرچه آنرا کمتر می بینم ، بیشتر مطمئن میشوم که "او" وجود دارد. زیرا اگر اصلاً وجود نداشته باشد. این عدم همه چیز است و چه کسی میتواند تصور کند که عدم وجود دارد.

خوشبختم که چیزی از آن نمی فهمم. اگر در این زندگی مرا بین دو چیز مخیر میگذاشتند : یکی فهم و تصور خدا ودیگری " مرگ " بیشتر مایل بودم که هرگز وجود نداشته باشم . زیرا در آن صورت جهان پوچ بینهایت وسیعی بیش نبود.

همانطور که "ساماودا" هزاران سال قبل گفته است "شناختن او" همان نادانی کامل راجع بوجود اوست . کسانی که او را بهتر از همه کس میشناسند تصورشان راجع به او پوچ و نامربوط است و کسانی که از او هیچ گونه اطلاعی ندارند او را شناخته اند"

پایان - آبان ماه ۱۳۳۴ خورشیدی

منصور شریف زندیه (کدخدازاده)

www.nikandishan.org